

فصلنامه علمی - تخصصی علامه
سال شانزدهم - شماره پیاپی ۵۰
پاییز ۱۳۹۶

مفهوم تعهد ادبی از منظر دینی*

محمد رضا عابدی**

چکیده

جهان بینی و نوع نگاه یک شاعر متعهد دیندار به دنیای درون و عالم بیرون مبتنی بر تعریف دین از ماهیت انسان، جهان هستی و آغاز و انجام آن است. این جهان-بینی جهت گیری کلی و رویکرد عمومی ادبیات متعهد دینی را مشخص می سازد. نوشتار حاضر به بازجست جنبه های مختلف تعهد از منظر دین می پردازد؛ برای نیل به این مطلوب نسبت تعهد با عناصر دخیل در شعر نظیر تخیل، زیبایی، عاطفه، محتوا، الهام، ایمان و مراتب عالم (ملک و ملکوت) بررسی شده است. نتیجه نشان می دهد که اولویت بخشیدن به معیار ایمان و کردار نیک، قرار دادن عنصر خیال و احساس در مسیر آرمان ها، قائل بودن به الهام خوب و بد در شعر، ایفای نقش آیینگی عالم بالا و واسطگی میان ملک و ملکوت، و اصالت دادن توأمان به محتوا و جنبه های زیبایی شعر - هر یک به تناسب کارکردی که دارند - مولفه های اصلی سازنده نظریه ادبیات متعهد دینی است.

واژگان کلیدی: تعهد، دین، شعر، الهام، تخیل، محتوا، ملک، ملکوت.

* تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۸

تاریخ پذیرش: ۹۶/۸/۲۰

abedi@tabrizu.ac.ir

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

مقدمه

در نگاه دینی، شعر و ادبیات به دو دسته کلی قابل تقسیم است؛ نخست شعر و ادبیات متعهد، دوم شعر و ادبیات غیر متعهد. این تقسیم‌بندی در قرآن کریم در آیاتی از سوره شعراء بیان شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «الشُّعراء يتبعهم الغاوون الم تر أنّهم فی کلّ وادٍ یهيمون و أنّهم یقولون ما لا یفعلون» (شاعران کسانی‌اند که گمراهان از ایشان تبعیت می‌کنند آیا نمی‌بینی که در هر وادی سرگردانند و چیزی را می‌گویند که عمل نمی‌کنند). در واقع آیات مذکور سیمای شاعران غیر متعهد را برای ما ترسیم می‌کند؛ شاعرانی که خود در مسیر هدایت الهی نیستند و شعر آنها وسیله‌ای است برای گمراهی دیگران. اما شاعران متعهد از این حکم استثنا شده‌اند، آنها اهل هدایت، ایمان و عمل صالح‌اند. چنان که در آیه بعد می‌خوانیم: «الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیراً» مگر کسانی (شعرايي) که ایمان آوردند و کارهای نیکو انجام دادند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

نگرش قرآنی به شعر و شاعران در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نیز به شکلی نسبتاً متفاوت نمود یافته است؛ آنجا که می‌فرماید: «الشُّعْرُ کلامٌ، حسنهٌ حسنٌ و قبیحهٌ قبیحٌ» (عبدالباقی، ۱۹۵۵: ۱۴۰) یعنی شعر سخن است و مانند هر سخن دیگر اگر نیکو باشد، روا و پسندیده است و اگر قبیح باشد، ناپسندیده است. بر این اساس، طرز تلقی و ارزیابی قرآن و حدیث از شعر و ادبیات مبتنی بر محتوا، مفهوم و نیز تأثیری است که در مخاطب بر جای می‌گذارد.

انسان موجودی است که قدرت اختیار و انتخاب دارد به همین جهت در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، می‌توان او را مورد بازخواست قرار داد و چون هنر و ادبیات نیز از جمله شئون آدمی است، پس هنر مکتبی نمی‌تواند متعهد و مسئول

نباشد؛ «از آنجا که هنر تنها در آدمی بروز می‌کند بنابراین ناگزیر از اختیار اوست یا به تعبیر دیگر، هنر کیفیت بروز اختیار آدمی است و چون گفتیم که اختیار، در انسان صالح از مسئولیت تفکیک ناپذیر است. پس هنرمند واقعی، مسئول نیز است.» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۳: ۵۳) حتی اگر انسان ادیب و هنرمند باور دینی نیز نداشته باشد، یا نگاه او به ادبیات و هنر از منظر دین نباشد، اما - به جهت برخورداری از روح آزادگی و وجدان بشری - در مقابل انسان‌ها و جامعه احساس مسئولیت کند، باز نمی‌تواند تعهد را از هنر تفکیک نماید. چنانکه در دوره معاصر شاعران زیادی بودند که شعرشان مبتنی بر اندیشه دینی نبود اما به تعهد در ادبیات باور داشتند؛ نیما از جمله این شاعران است. صفارزاده درباره دیدگاه نیما در خصوص تعهد می‌نویسد: «او [نیما] مسئولیت هنرمند را مدام در نوشته‌هایش گوشزد می‌کرد و بلکه اصرار می‌ورزید که ادبیات عالی محصول وجدان عالی است.» (صفارزاده، ۱۳۶۵: ۱۷۹)

براین پایه، «شعر [متعهد] دینی، شعر ایمان، عمل، صداقت و ستم‌ستیزی است و در برابر آن شعر فریب است که مشخصه‌هایش عبارت است از به دنبال کشیدن ره گم‌کردگان، لابلالی‌گری و به هر سو و سَرایی سر کشیدن، پر گویی و عدم التزام به عمل.» (صادقی رشاد، ۱۳۷۳: ۳۱۷) در هنر و ادبیات خدا محور «شاعر و هنرمند به آن چه در دایره تأیید خدای او نمی‌گنجد دل نمی‌دهد و قلم، قلم‌مو و قلم‌تراش خود را برای خلق اثری که خدایش دوست ندارد، حرکت نمی‌دهد. او در خلق یک اثر همه تعهدات و مسئولیت‌ها را فقط در برابر خدای خود احساس می‌کند.» (بهبودی، ۱۳۷۳: ۷۶)

این مسئولیت‌پذیری ریشه در ایمان و آگاهی شاعر دارد؛ یعنی تعهد حقیقی زمانی در شعر و ادبیات نمود می‌یابد که ایمان توأم با آگاهی باشد صفارزاده در تبیین سیر

تکوین چنین تعهدی در اندیشه خود می‌گوید: «با گذشت زمان، کسب تجربیات و شناخت فرهنگ غرب، سرخ همه بدبختی‌های جامعه خودمان و نیز جوامع دیگر را در دست «بی‌ایمانی» می‌دیدم. مطالعات، تجربیات، سفرها؛ مشاهده پوچی‌ها، هدر شدن‌ها، ضربه خوردن متوالی از روشنفکران فاقد ایمان، و شناخت فرهنگ سیاسی تزویر آلود جهان همه و همه اعتقاد مرا راسخ‌تر می‌کرد و اعتقاد به لزوم استقرار معنویت در جامعه بشری در من قوت می‌گرفت.» (صفارزاده، ۱۳۶۶: ۱۰۰ - ۱۰۱) این معنی در شعری از محمود شاهرخی در مقام تشریح پیام شاعر متعهدی چون اقبال لاهوری نیز نمایان است: بشنوید این معنی از اقبال آن گنجور راز / اوستاد شرق آن پیر سخندان شما / آن که بود اندر سراپستان علم و معرفت / عندلیب نغمه‌پرداز گلستان شما / گفت چاره‌ی دردتان رجعت به اصل فطرت است / تا رها گردد ز علت گوهر جان شما (شاهرخی، ۱۳۷۰: ۱۸۵)

بیان مسئله

تعریف دین از ماهیت انسان، جهان هستی و آغاز و انجام آن، سرچشمه جهان‌بینی و نوع نگرش یک فرد مسلمان به دنیای درون و بیرون آدمی است. این جهان‌بینی جهت‌گیری کلی و رویکرد عمومی ادبیات متعهد دینی را مشخص می‌کند. نوشتار حاضر بر آن است تا به بازجست جنبه‌های مختلف تعهد از منظر دین پردازد؛ برای نیل به این مطلوب نسبت تعهد با عناصر دخیل در شعر نظیر تخیل، زیبایی، عواطف، الهام، ایمان، محتوا و مراتب عالم (ملک و ملکوت) بررسی می‌شود.

بحث و بررسی

ایمان کیمیائی است که با هر چیزی درآمیزد ارزش حقیقی آن را پدیدار می‌سازد. وقتی از ادبیات متعهد دینی سخن می‌گوییم، منظور ادبیاتی است که با ایمان درآمیکته و سرشتی معنوی یافته باشد. لئون تولستوی بر آن است که «مرد هنرمند باید بر سطح رفیع‌ترین جهان بینی‌های عصر خویش جای داشته باشد.» (کاشانی، ۱۳۷۳: ۱۵۷) جهان-بینی محمل ایمان است و هنر واقعی زاییده ایمان. «هنر بی‌ایمان، گل بی‌ریشه است و هنر با ایمان گلستانی در ساحل دریا. هنرمند آن کس نیست که امواج را درک کند. امواج را همه درک می‌کنند. هنرمند آن کس است که اعماق را درک کند؛ و چون کسی اعماق را درک کرد و از سطح گذشت، به ایمان می‌رسد و چون به ایمان رسید به جاودانگی‌ها می‌پیوندد و هر کس که به «ایمان» نرسید، به هیچ چیز نرسیده است. هنرمند بی‌ایمان در آستانه هنر سرگردان است و خود نمی‌داند. نفی ایمان نفی انسان است و هنر اثبات کننده انسان است نه نفی کننده او.» (حکیمی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۴۶)

شعر به منزله رودخانه‌ای از تخیل است که از دل شاعر می‌جوشد و بر زبان او جاری می‌شود. در زلال شعر زیبایی، احساس، عاطفه و معنا با هم درآمیکته و معجونی حیات‌بخش از اصیل‌ترین علایق روح انسانی به وجود می‌آورد. بنابراین می‌توان گفت که شعر در میان هنرها، انسانیت‌ترین و عمیق‌ترین هنرهاست. گویی در جریان ارتباط خواننده با شعر باریکه‌ای از این رودخانه جدا شده و به ضمیر و اندیشه او جاری می‌شود، حال اگر در دل شاعر روزهایی از معرفت، ایمان و آگاهی باشد و زلال شعر او نیز از همین مجراها تراوش نماید، در ضمیر خواننده سبب رشد و شکوفایی نهال ایمان و معرفت و التزام به حقایق برتر خواهد شد. از دیدگاه هنرمند متعهد «جریان احساس و [معنی] در پیکر شعر باید در خدمت یک مفهوم والا باشد. این جریان یک

جریان تفننی نیست همان گونه که گردش خون در رگهای بدن انسان یک امر تفریحی به حساب نمی آید.» (حسینی، ۱۳۸۵: ۳۴)

آن چه ذوق و طبع هنری شاعر و نویسنده را به حرکت درمی آورد و او را به نوشتن و سرودن واداشته و انگیزه آفرینش ادبی می شود، تعیین کننده محتوا، خط مشی و ارزش هنری اثر است. اگر این انگیزه، احساسات سطحی و عواطف زود گذر یا امیال پست و خواهش های نفسانی باشد اثر ادبی حاصل، بیشتر حالت تفننی و سرگرمی پیدا می کند و از ارزش واقعی به دور می ماند اما اگر اثر ادبی از پشتوانه یک انگیزه والا و محرک قدرتمند برخوردار بوده و در پس آن عواطف عمیق، احساسات سرشار و حقایق ناب نهفته باشد، در این صورت ماندگاری آن در فرهنگ بشری و در طول زمان امری اجتناب ناپذیر خواهد بود و در خواننده نیز تأثیری شگرف و سازنده خواهد داشت. البته باید اعتراف کرد که «محرک طبع عده کمی از شاعران، حقیقت هستی است. محرک عده ای دیگر اندوه و شادمانی و محرک [برخی] بخل و حسادت است.» (حسینی، ۱۳۸۵: ۳۲)

شاعر متعهد دینی کسی است که انگیزه آفرینش ادبی و هنری او همان حقیقت هستی باشد و این انگیزه زمانی به وجود می آید که شاعر مؤمن به حقایق هستی باشد. در واقع «هنر نردبانی است که به بام حقیقت منتهی می شود، به شرط آن که آن را به دیوار ایمان تکیه دهی.» (همان، ص ۲۰) از دیدگاه ادبیات متعهد دینی اثر ادبی به منزله آینه ای است که شاعر و هنرمند برای نشان دادن صحنه های نامحسوس و ماوراءطبیعی از آن بهره می گیرد. چنان که دکتر عقیق البهنسی در کتاب «هنر اسلامی» برای اثر هنری کارکرد استعلایی قائل است؛ «هنر سعی دارد تا از طریق شهادت به عالم غیب برسد [و] تلاش می کند که از ورای این تصاویر به کنه وجود دست

یابد.» (البهنسی، ۱۳۸۵: ۹۵) حال چنانچه این آئینه رو به آسمان باشد، توانایی باز نمودن جلوه‌های دل انگیز باغ ملکوت را دارد و این زمانی است که نظرگاه شاعر و هنرمند عالم بالا باشد.

استاد شهریار بر پایه نگرش الهی و توحیدی، کارکرد شعر را در قوس نزولی از ملکوت به ملک می‌بیند و آن را آئینه تجلیات می‌یابد. «شعر تشعشی است از ذات پاک الهی در نفوس بشر، کاملتر از همه اسمش وحی است که مخصوص انبیاست. یک کلاس پایینتر از آن اسمش الهام است که مخصوص عرفان است. معرفت الله آن یک چیز عرفانی است؛ با درس خواندن درست نمی‌شود.» (علیزاده، ۱۳۷۹: ۱۹۹)

استاد محمدتقی جعفری نیز با تصریح بر جایگاه واسطگی شعر، کارکرد آیینگی برای آن قائل است: «با بروز هر اثر هنری اصیل در عرصه زندگی انسانها جلوه‌هایی خاص از دو صفت بزرگ خداوندی (جمال و جلال) نمودار می‌گردد. اگر نمود یک اثر هنری ارائه زیبایی از طبیعت یا انسان باشد، قطعی است که چنین اثری نمایشگر جمال الهی می‌باشد و اگر نمود اثر هنری ارائه چهره قانونی و نظمی از طبیعت و یا انسان باشد، قطعی است که نمایشگر جلال الهی خواهد بود. پس فعالیت هنری اگر از اصالت و محتوای حقیقت برخوردار باشد، یک فعالیت ضروری برای برقرار کردن ارتباط انسان با خدا از طریق ارتباط با جمال و جلال هستی می‌باشد.» (جعفری، ۱۳۶۸: ۷۷)

البته اگر شاعر و هنرمندی سر از این خاکدان بر ندارد و به زیبایی‌های عالم بالا ننگرد، در آئینه او جز تصویری از طبیعت و ماده آمیخته با سایه خودخواهی و دنیاطلبی و به دور از نور معنا، منعکس نخواهد شد. چون هنر و بالأخص شعر بنا به ماهیتی که دارد، در ارتباط تنگاتنگ با دل و روح آدمی است، از این جهت جنبه مجرد و ماورائی دارد و اگر مانعی در میان نباشد خود به خود نور حقیقت در آن منعکس می‌شود؛ مگر

این که خود شاعر و هنرمند حجابی از مادی‌گرایی و دنیا‌طلبی و خداگریزی بر روی آن کشیده باشد. «غایت هنررفتن به آنجایی است که تجلیات الهی بی‌واسطه حجاب-های ظلمانی بیان می‌شود. هنر حقیقی در واقع هنری است که ذات عالم و اسماء... را آشکار کند و بر جهان نوری بپاشد.» (مددپور، ۱۳۸۵: ۲۹۲)

بنابراین، چون هنرمند و شاعر نسبت به دیگران ابزاری قویتر برای درک حقیقت در اختیار دارد، از این جهت انکار حقیقت از طرف او بسیار مستبعد است. حسن حسینی از شاعران متعهد انقلاب و پایداری در ضمن یک تمثیل زیبا در این باره می‌گوید: «از یک دیدگاه واقع‌بینانه، هنرمندی که خدا را انکار می‌کند مثل گیله مردی است که منکر باران باشد. درک آدم بی‌خدا از هنر مثل درک آدم کور از فیلم سینمایی است. او فقط صدای فیلم و آهنگ دسته‌جمعی تخمه شکستن تماشاچیان را می‌شنود.» (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۶ - ۱۷)

یک فرق اساسی شاعر با افراد عادی این است که او می‌تواند اندیشه خود را در قالب زبان هنری عرضه کند. از این جهت سخنش قدرت تأثیرگذاری بیشتری دارد و آراسته‌تر و پیراسته‌تر از کلام دیگران است. آن چه که اثر ادبی را زیباتر جلوه می‌دهد، عناصری نظیر تخیل، احساس و عاطفه و شگردهای هنری است. ادبیات متعهد با ادبیات غیر متعهد، حتی در همین حد بیان هنری و زیبایی کلام و میزان تأثیرگذاری نیز متفاوت خواهد بود زیرا فکر و اندیشه دیگرگون و جهان‌بینی متفاوت، زبان و بیان و حتی شگردهای ادبی متفاوتی را می‌طلبد؛ یعنی به موازات تغییر محتوا - مخصوصاً اگر این تغییر اساسی باشد - تکنیک ادبی نیز تغییر پیدا می‌یابد.

بنابراین «معنای اسلامی هستی، معنای اسلامی جهان و معنای اسلامی انسان، ادبیات تازه‌ای را اقتضا می‌کند. این سؤال که انسان کیست؟ و یا پرسش‌هایی مانند این

که من که هستم؟ به کجا می‌روم؟ سرنوشت و فرجام من چیست؟ چه باید بکنم؟ به چه چیز می‌توانم امید داشته باشم؟ این‌ها پرسش‌های بنیادینی است که همواره با انسان در هر جامعه‌ای همراه است. پاسخ به این پرسش‌ها، یکسان نیست. در تفکر دینی و در جهان بینی اسلامی، این سؤال‌ها پاسخ خاص خود را دارد. اگر ما ادبیات را بیان هنری اندیشه و احساس انسان بدانیم، پیداست انسانی که با چنین پرسش‌های بنیادی مواجه است وقتی پاسخ متفاوت و مستقلی بگیرد، بیان هنری این پاسخ‌ها و واکنشی هنری که در زبان نسبت به این مسائل ابراز می‌کند، متفاوت خواهد بود.» (حداد عادل، ۱۳۷۳: ۳۴۸)

هنر و ادبیات در میان مسلمانان، اگرچه بنا به مقتضیات اقلیمی؛ الزامات تاریخی و سوابق فرهنگی متنوع است و هر ملتی متناسب با پیشینه تمدن خود، شیوه‌ها و روش‌های ابداعی خاص خود را دارد، با این همه ماهیت واحدی است. به جهت این‌که از زیر بنای فکری و چهارچوب عقیدتی واحدی تبعیت می‌کند؛ یعنی علی‌رغم فراوانی خلاقیت‌ها و تنوع آن‌ها، هنر و ادبیات اسلامی مجموعه منسجم و هماهنگی است. این وحدت کلی را در عرصه هنر معماری «به عنوان مثال در مسجد اصفهان و دیگری در مسجداستانبول و سومی در قیروان (تونس) می‌توانیم ببینیم. در این موارد، تفاوت اساسی را می‌توانیم در ساختار معماری ببینیم، اما ساختارهای زیبایی هنری آنها چیز واحدی است.» (البهنسی، ۱۳۸۵: ۱۲) اگر معماری این مساجد را به نوشته‌هایی تشبیه کنیم، خواهیم دید که این نوشته‌ها از حروف الفبای واحدی تبعیت می‌کند و تفاوتی که هست در خط آنهاست؛ گویی بعضی از آنها به خط کوفی است و بعضی به خط ثلث نوشته شده و آن دیگری به شیوه نستعلیق یا امثال آن. بنابراین تفاوتی میان آنها ایجاد شده است. این الفبای واحد همان الفبای ایمان به خدا و توحید است.

هنر و ادبیات در اندیشه دینی و توحیدی، باید «عناصر اساسی جوهر هنر یعنی زیبایی، تخیل، احساس، عاطفه، تفکر، سبک و پیام را دارا باشد و از همه مهم‌تر متعهد و جهت دار باشد، یعنی بر اساس آرمان‌ها و انگیزه‌های بلند انسانی خلق شده باشد. [در این صورت] احساس حاصل از آن منشأ و موجد حرکت و تولدی نو در راه تکامل و سعادت [خواهد بود]؛ راهی روشن و جهت‌دار که نهایت آن مبدأ هستی و منشأ زیبایی و خلاقیت است؛ راهی آن سوی عاطفه و احساس و تفکر و زیبایی، راه عشق، راه انبیا و اولیا و راه خدا» (طغیانی اسفرجانی، ۱۳۷۳: ۳۴۰ - ۳۴۶)

از منظر تفکر دینی و نگرش اسلامی زیبایی هنری بالاتر از زیبایی طبیعت است. بلکه نوعی زیبایی انسانی است که از تخیل و اندیشه آدمی و ارتباط او با ماوراء طبیعت بهره می‌گیرد و در آثار هنری و ادبی جلوه‌گر می‌شود. از این رو، هم چنان که انسان عصاره عالم خلقت است، «اثر هنری [نیز] عصاره زیبایی‌های عالم را در فضایی کوچک گرد می‌آورد و جوهر اشیاء را بدین طریق آشکار می‌سازد. [پس] در حقیقت زیبایی انسانی از زیبایی طبیعی فراتر می‌رود و متعالی و برتر می‌شود. [یعنی] زیبایی تخیلی انسانی عصاره زیبایی طبیعی است و از آن فراتر می‌رود و به زیبایی ملکوتی و جبروتی می‌رسد، که زیبایی حسی جلوه‌ای از آن است.» (مددپور، ۱۳۸۵: ۳۶۰)

شعر یک عنصر معنوی است از این جهت، هم خاستگاه و هم بازگشتگاه آن روح و جان انسان‌هاست یعنی از یک سو از دل گوینده برمی‌خیزد و از سوی دیگر در دل مخاطب می‌نشیند و چه بسا جذابیت و دل‌انگیزی شعر نیز به همین دلیل باشد: «شعر آمیخته است با دل و جان / شیر و شکر بود به کام جهان / شعر هم از جهان جان و دل است / نه ز دنیای دون آب و گل است.» (شهریار، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۲)

در کلام بزرگان دین دل جایگاه و منزلت خاص دارد تا جایی که از آن تعبیر به «عرش خدا» و «خانه خدا» شده است، بنابراین شعری که از دل انسان الهی برخیزد خود یک امر قدسی خواهد بود پس اگر استاد شهریار می‌گوید: «شعر نمونه و مظه‌ری است از کیهان اعظم» (همان، ص ۴۵) به هیچ وجه مبالغه نکرده است.

زبان شعر تواناترین زبان در بازگو کردن حرف‌های ناگفتنی است. گویی میان شعر و دل آدمی سنخیتی ذاتی وجود دارد. ابهام، رازآلود بودن، شکوه، دربرگرفتن احساس و عاطفه، لطافت، رقت‌انگیزی و مأنوس بودن را می‌توان از جمله وجوه مشترک شعر و دل قلمداد کرد. نثر زبان عقل است تا دل، و شعر زبان دل است تا عقل، هر چه آدمی عقل‌گراتر شده (عقل معاش و حسابگر)، به نثر تمایل بیشتری نشان داده است و هر چه گرایش او به تفکر اشرافی بیشتر شده، شعر جایگاه برتری یافته است. شاعر متعهد شعر را در چنین منزلت رفیعی می‌بیند: «ای ناگزیرتر از ترنم زنجیر برپای اسیر / ناگهان‌تر از لحظه در افتادن به خواب / ناممکن‌تر از نوشیدن سراب / انگیزاننده‌تر از تشنگی / مأنوس‌تر از هر چه قدیمی / باشکوه‌تر از افتادگی / آه ای شعر / ای سادگی / ... آه ای شعر / ای چون کتاب، هماره خواستنی / چون سراب، هماره برخاستنی / ای شریف چون محراب / ای حریم! ای حرام! ای محرم! / ناگفتنی‌ها را تو می‌گویی / ناگفتنی‌ها را از تو باید شنید» (موسوی‌گرمارودی، ۱۳۸۳: ۱۹۷ - ۱۹۸)

در نگاه دین، باید همه چیز در خدمت تعالی انسان باشد. پس هر چیزی که میزان تأثیرگذاری آن در تعالی بشر بیشتر باشد، میزان ارزشمندی آن نیز بیشتر است. بر این پایه، ادبیات مسئولیت‌پذیر و جهت‌دار از جایگاه ویژه برخوردار است زیرا شعر درونی‌ترین، احساسی‌ترین و انسانی‌ترین هنر آدمی است و می‌تواند برانگیزنده او در مسیر تکامل روحی و معنوی باشد. بنابراین می‌توان گفت: «از نظر یک مسلمان هنر

عبارت است از وسیله‌ای که فطرت آدمی با آن تعالی می‌یابد.» (موسوی-گرمارودی، ۱۳۸۳: ۵۳)

چه بسا ممکن است که یک شعر خوب یا حتی یک بیت خوب، انسانی را متحول سازد و مسیر زندگی او را تغییر دهد. به شرطی که از اندیشه‌ای ناب و عمقی انسانی و الهی برخوردار باشد. چنین اثری در هر خواننده‌ای که قدرت درک و استعداد پذیرش داشته باشد، منشأ اثر می‌گردد و تأثیر لازم را می‌بخشد: «بسا شعر به حکمت گشته معجون / نموده نیک بختی را دگر گون / چه بینی شعر از طبع روان را / بشوراند بسی پیرو جوان را» (حسن زاده آملی، ۱۳۷۳: ۲۵۸)

هر گاه انسان بخواهد از امری نامحسوس، معنوی و ماورائی سخن بگوید، به زبان ادب به ویژه زبان شعر روی می‌آورد. زیرا شعر واقعی در حد و مرز مفهوم و مصداق خاصی محدود نمی‌شود از این رو در بیان مفاهیم متعالی می‌توان به آن متوسل شد. شاید به همین علت باشد که زبان کتب آسمانی به زبان شعر بسیار نزدیک می‌شود اگر چه نمی‌توان عنوان شعر بر آنها اطلاق کرد. استاد شهریار در شعر «جلوه خدا در هنر» در این باره می‌گوید: «پیمبرها همه پیش از نبوت شاعران بودند / بلی بالقوه شاعر گر چه شعری هم نمی‌گفتند / خدا خود شاعر اصلی و استاد ازل خود اوست / جلالی و جمالی، جلوه‌های حق همه شعرند / زبور و گات‌ها، انجیل یا تورات یا قرآن / همه در قالب صوت و سخن، شعرند / ولی شعری که وحی است و مقامی فوق هر الهام / بیان انبیاء شعر و دعای اولیا شعر است / خدا میراث عشق انبیاء با شاعران داده است» (شهریار، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۹۵)

پس در این دیدگاه شعر در اصل صبغه الهی دارد و شعاعی از وحی است اما با وجود رحمانی بودن گاه جنبه شیطانی به خود می‌گیرد. استاد شهریار شعر را در اصل

فیض رحمانی می‌داند اما این فیض چون یک فیض عام است بنابراین می‌تواند مورد سوء استفاده قرار گیرد؛ بستگی به این دارد که گیرنده فیض چه کسی باشد، اگر گیرنده نیز الهی بود شعر حقیقت ملکوتی خود را حفظ می‌کند اما اگر گیرنده فیض (شاعر) شیطانی باشد یا به هر دلیل نیروهای شیطانی واسطه فیض قرار گیرند، در این صورت ماهیت آن به کلی دگرگون می‌شود و شعر صبغة اهریمنی می‌یابد: «شعر از الطاف خفیه است و شعاعی از وحی / که نه با عقل در او حق سخنرانی بود / فیض عامی که هم از اهرمش نیست دریغ / لیکن آن نقطه کند زنده که یزدانی بود / نقش گیرنده ما نیز مراتب دارد / کفه‌ها را نوسان خاکی و کیهانی بود» (همان: ۶۳۱)

این ماهیت قدسی و ملکوتی شعر در کلام «مهرداد اوستا» به گونه‌ای دیگر تجلی یافته است. از نظر او شعر الهام الهی است که نمونه‌اعلای آن به صورت وحی در «کوه طور» و «غار حرا» به پیامبران بزرگ الهی رسیده است. البته اگر منبع الهام شیطانی باشد شعر نیز جنبه شیطانی به خود خواهد گرفت: «شعر: همان پرتو سینا و طور / شعر: نه حیل‌گری سامری / شعر: همان نغمه که از آسمان / زمزمه افکند به غار حری / خون شهیدی که به هر نوبهار / لاله‌ حمر است از او احمری» (اوستا، ۱۳۷۳: ۳۸۳)

شهریار در مقام یک شاعر متعهد و معتقد در مورد وجود الهام و ضرورت آن در شعر و نیز تأثیر نوع الهام در ماهیت شعر می‌گوید: «ما الهام را اساساً شرط شاعری می‌دانیم. ما زبان شاعر را کلید گنج‌های غیبی می‌دانیم و برای شاعری مقامی پایین پای پیغمبری قایل‌ایم. اما وقتی راه عوضی است انسان به الهام نمی‌رسد، سهل است که کارش به پریشان‌گویی می‌کشد.» (شهریار، ۱۳۷۹، ج ۱: ۵۶)

حسن حسینی برای الهام شاعرانه مراتبی قایل است. از نظر او یک شاعر تمام عیار و مبتکر به طور مستقیم از فیض الهام برخوردار می‌شود، اما شاعرانی که در سطوح

پایین تری از ذوق و خلاقیت قرار دارند، ظرفیت و استعداد دریافت مستقیم الهام را از عالم بالا ندارند لذا آن را با واسطه از شاعران بزرگ می‌گیرند؛ یعنی «یک شاعر خلاق از خدا الهام می‌گیرد و یک شاعر معمولی از یک شاعر خلاق!» (حسینی، ۱۳۸۵: ۴۰)

شاعر باورمند *مُلهم*، زبانش کلید گنجینه‌های الهی است. چنان که در حدیثی می‌خوانیم: «و انّ لله كنوزاً تحت العرش مفاتيحه ألسنة الشعرا» (حلبی، ۱۳۷۴: ۱۸۸) خاقانی در اشاره به چنین جایگاهی است که می‌گوید: «هم امارت هم زبان دارم کلید گنج عرش وین دو دعوی را دلیل است از حدیث مصطفی» (خاقانی، ۱۳۷۹: ۱۴)

سمیح ابوالقاسم، شاعر متعهد فلسطینی بر آن است که «شاعران موحد، بی‌شمار ستارگان آسمانند، هر گاه ستاره سربلندی فروافتد ستاره دیگری به جای او می‌نشیند.» (القاسم، ج ۱، ۱۳۷۳: ۱۵۱) از چشمه‌سار هنر چنین شاعری زلال معرفت و حکمت بر روح و دل خوانندگان جاری می‌شود و چنین شعری می‌تواند مصداق کلام مبارک پیامبر اکرم (ص) قرار گیرد که فرمود: «انّ من البیان سحرا و انّ من الشعر حکما» (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۲۶۹)

هر شعر شکل و چیدمان زیبایی است که اگر از درون‌مایه‌ای زیبا و محتوایی شگرف و عمیق بی‌بهره باشد، به دور از ارزش واقعی خواهد بود. این محتوا معمولاً در ادبیات متعهد مفید و حکیمانه است. اگر برخی از بزرگان شعر کهن را حکیم نامیده‌اند، بی‌تردید به دلیل غنای محتوایی کلام آنها است نه ظاهر زیبای آن. میرشکاک محتوای شعر را منحصر در حکمت می‌داند و غیر آن را خارج از این دایره می‌بیند: «شعر همیشه حکمت است^{۱۲} و من به تعریف جدیدی نرسیده‌ام.» (میرشکاک، ۱۳۸۵: ۵۱)

آنچه خواننده شعر از آن بهره‌پایدار می‌برد، پیام و محتوای آن است. اگر چه تأثیرگذاری پیام و ماندگاری محتوای شعر در ذهن مخاطب نیز ناشی از جنبه‌های هنری

و زیبا شناختی آن است، اما این جنبه هنری زمانی می‌تواند نقش خود را ایفا کند که در پس آن مضمون و محتوایی باشد.

می‌توان گفت که الگوی شاعر در سرودن شعر، جهان خلقت است و خداوند تواناترین شاعران است. جهان آفرینش سر تا پا ابداع و ابتکار است و جوهره هنر و خلاقیت خالق بی‌همتا در تک تک موجودات نمود دارد. چنان که هم حس زیباشناختی آدمی را ارضاء می‌کند، هم عواطف و احساسات او را برمی‌انگیزد و هم جای جای آن عبرت و حکمت است و این‌ها همان فوایدی است که از یک شعر خوب و یک اثر هنری تمام عیار می‌توان انتظار داشت: «بیا تا شعر باران را بخوانیم / چو باران اشک شادی برفشانیم / غزل‌های خدا رنگین سرود است / گهی جویبارک است و گاه رود است / گهی یک قطعه شعرش تخته سنگی ست / گهی مرغ خوش‌آوا، گه پلنگی ست / گهی تک بیت او رنگین کمان است / گهی یک چامه او آسمان است / گهی دشت است و گاهی کوهساران / گهی شعر بلند آبشاران / گهی شعر سپید، از برف بارد / گهی بی‌وزن و گه موزون نگارد / گهی جنگل، گهی ابر و گهی آب / گهی یک بیشه، گاهی شعر مهتاب / گهی در درّه، خواب‌مه طرازد / گهی صد مثنوی از ابرسازد» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۳: ۴۹۵)

هنر واقعی ابداع است نه تقلید، در تاریخ هنر و ادبیات همیشه آنهایی ماندگار شدند که مبدع و مبتکر بودند. پس «در وهله اول فرق میان هنرمند و غیر هنرمند در آن است که هنرمند مبدع است و آفریننده یعنی دارای یک صفت خدایی، و بی‌هنر آن که تقلید می‌کند. بی‌تردید اگر هنرمندانی با نام‌های پیکاسو و سالوادور دالی پیدا نمی‌شدند، مکاتبی با نام‌های کوبیسم، آبستره و سوررئالیسم در نقاشی به وجود نمی‌آمد. آن دو هنرمند بودند، و بی‌هنران آن گروه که به تقلید از آن دو برخاستند؛ و بی

هنرتر از آنان کسانی که نه در اروپا، بلکه در ایران از آنان تقلید کردند و چنین است سرگذشت شعر، موسیقی و دیگر هنرها و هنرمندان و خیل بی‌هنران.» (اوستا، ۱۳۷۳: ۹۰) در ادبیات گذشته ما نیز آنهایی که ماندگار شدند، به نوعی دارای سبک شخصی بودند و یا در تکمیل کار پیشینیان و اعتلای سبک آنان نقش مؤثری داشتند؛ به هر صورت، «سخن نو آورده بودند» چون می‌دانستند که «نو را حلاوتی دیگر است»، اما آنها که اهل تقلید بودند در واقع حرف‌های دیگران را بازگو می‌کردند و یا آن را به شکلی نسبتاً متفاوت عرضه می‌داشتند.

در ادبیات معاصر بیش از گذشته شاهد ابداع و نوآوری هستیم بالأخص در قالب-ها، زبان و سطح ادبی کلام، اما از لحاظ فکری این بخش از ادبیات ما بیش از آن که ابداع‌گر باشد، مقلد ادبیات مغرب زمین به ویژه ادبیات فرانسه است و این آفتی است که از ارزش و جایگاه ادبیات معاصر می‌کاهد. آفت دیگر آن است که انگیزه ابداع و نوآوری در آن، اغلب حرص نام و آوازه است. از این روست که اغلب شاعران و نویسندگان به جای آن که در تکمیل ابتکارات دیگران و ادامه راه آنان بکوشند، خود میدان‌دار معرکه می‌شوند و طرحی نو درمی‌اندازند. روشن است که چنین انگیزه‌هایی با روح تعهد ادبی منافات دارد. «هنری که در تکاپوی نام و آوازه است، هنر نیست، بل عطش ملتهب آوازه و شهرت است. اگر هنر داری آن را قربانی شهرت مساز. بگذار تا بلند نامی در جستجوی تو برخیزد. زیرا نامی که به بهای هنر برآید نیرنگی است که همچون آتش بالامی‌گیرد و ناگهان فرومی‌نشیند.» (اوستا، ۱۳۷۳: ۹۰)

نتیجه

ادبیات متعهد دینی با اولویت بخشیدن به معیار ایمان و کردار نیک، عنصر خیال و احساس را در مسیر آرمان‌ها و مطلوب‌ها قرار می‌دهد. بر این مبنا، شاعر و نویسنده متعهد با تخیل و عواطف خود عالم هستی را در وجه هنری آن می‌یابد و جلوه‌های جمال و جلال الهی را در اثر خود متجلی می‌سازد. کمال هنر او در این است که در چهره‌هایی از شهود عالم غیب بر روی دیگران بگشاید و کمال شعر نیز در ایفای نقش آیینگی عالم بالا و واسطگی میان ملک و ملکوت است؛ شاعران متعهد و پژوهشگران این عرصه بر نقش الهام در شعر تاکید دارند با این حال اقسام الهام را به نسبت محتوا و رسالت شعر از هم تفکیک می‌کنند. در این منظر تخیل و عاطفه ژرف‌ترین و انسانی‌ترین اجزای شعر تلقی می‌شود که شاعر با استعانت از آنها دری به سوی عالم معنا می‌گشاید و معنی در قالب آن عرضه می‌شود. بنابراین هر یک، به منزله ظرف و مظروف، در جایگاه خود از ارزش و اصالت برخوردار است و خلأ هیچ‌یک از آن دو به واسطه دیگری قابل جبران نیست.

منابع

- قرآن کریم.
- البهنسی، عفیف (۱۳۸۵): «هنر اسلامی»، ترجمه‌ی محمودپور آقاسی، سوره‌ی مهر، چاپ اول تهران.
- القاسم، سمیح (۱۳۷۳): «نام بلند اوستا همچنان می‌درخشد»، «افسوس بی سخن»، جلد ۱، حوزه هنری چاپ اول.

- امینی، عبدالحسین (۱۴۱۶ هـ. ق - ۱۹۹۵ م): «*الغدیر*»، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، قم، الطبعة الاولى.
- اوستا، مهرداد (۱۳۷۳): «*افسوس بی سخن*»، زیر نظر هادی سعیدی کیاسری، حوزه‌ی هنری، چاپ اول.
- _____ (۱۳۵۲): «*تیرانا*»، کتابفروشی زوآر، تهران.
- بهبودی، هدایت الله (۱۳۷۳): «*ادبیات انقلاب*»، مجموعه مقاله‌های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی»، سمت، تهران.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۸۵): «*زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام*»، موسسه‌ی تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ چهارم.
- حداد عادل، دکتر غلامعلی (۱۳۷۳): «*سخنی پیرامون ماهیت ادبیات انقلاب اسلامی*»، «مجموعه مقاله‌های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی»، سمت، تهران.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۳): «*دیوان اشعار*»، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ دوم، تهران.
- حسینی، حسن (۱۳۸۵): «*براده‌ها*»، سوره‌ی مهر، چاپ اول تهران.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۷۳): «*شعر و آفاق تعهد*»، «افسوس بی سخن» (یادنامه‌ی مهرداد اوستا)، حوزه‌ی هنری، تهران.
- حلبی، دکتر علی اصغر (۱۳۷۴): «*تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی*»، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۷۹): «*دیوان*»، نشر گل آرا، چاپ اول، تهران.
- شاهرخی، محمود (۱۳۷۰): «*در غبار کاروان*»، انتشارات کیهان، چاپ اول، تهران.
- شهریار، محمدحسین (۱۳۷۹): «*دیوان اشعار*»، جلد ۱ و ۲، انتشارات نگاه، چاپ بیست و یکم، تهران.

- صادقی رشاد، علی اکبر (۱۳۷۳)؛ «جهان بینی شهودی حضرت امام در شعر آن بزرگوار»، «مجموعه مقاله‌های سمینار...»، سمت، تهران.
- صفارزاده، طاهره (۱۳۶۶)؛ «مردان منحنی»، انتشارات نوید، چاپ اول، شیراز.
- _____ (۱۳۶۵)؛ «حرکت و دیروز»، انتشارات نوید، چاپ دوم، شیراز.
- _____ (۱۳۶۵)؛ «طنین در دلتا»، انتشارات نوید، شیراز.
- طغیانی اسفراجانی، اسحاق (۱۳۷۳)؛ «جهت کلی ادبیات انقلاب اسلامی»، «مجموعه مقاله‌های سمینار...»، سمت، تهران.
- عبدالباقی، فؤاد (۱۹۵۵)؛ «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی»، الجزء الثالث، مطبعة بریل فی مدینة لیدن.
- علیزاده، جمشید (۱۳۷۹)؛ «گفتگو با شهریار»، انتشارات نگاه، چاپ اول، تهران.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۶)؛ «احادیث منوی»، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم.
- کاشانی، سپیده (۱۳۷۳)؛ «عقاب سنیخ ادب»، «افسوس بی سخن» جلد ۱، حوزه‌ی هنری، چاپ اول، تهران.
- مددپور، محمد (۱۳۸۵)؛ «حقیقت و هنر دینی»، سوره مهر، چاپ اول، تهران.
- موسوی گرمارودی، علی (۱۳۸۳)؛ «صدای سبز»، انتشارات قدیانی، چاپ اول، تهران.
- میرشکاک، یوسفعلی (۱۳۸۵)؛ «زخم بی بهبود»، سوره مهر، چاپ اول، تهران.

